



سهراب مروتی*

روح الله محمدی**

چکیده

ظلم از مباحث مهم و اساسی در زندگی بشری است که ناگزیر زندگی هر انسانی با آن در ارتباط است، از آن جا که قرار دادن شیء در غیر جای اصلی اش که عبارت است از اداء نکردن حق آن چیز و حتی هرگونه نافرمانی خدای یکتا و نیز ضرر به خود و غیر را ظلم گویند؛ ظلم دارای دامنه وسیع و مصادیق گوناگون است که از جمله واژه های «شرک»، «کفر»، «نفاق»، «بغی»، «عصیان»، «قتل» و... در این مدخل جای می گیرد که در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی، عبادی و اقتصادی قابل بررسی است. این مقاله ضمن تعریف ظلم، مصادیق و گونه ها و زمینه های پیدایش ظلم و راه کارهای مقابله با آن را در قرآن و حدیث مورد بررسی قرار داده است.

کلید واژه ها: ظلم، ظلم پذیری، ظلم ستیزی، گونه شناسی ظلم، زمینه های ظلم.

* دکتری علوم قرآن و حدیث، استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه ایلام.

** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث.

مقدمه

ظلم از مباحث مهم و اساسی در زندگی است که همچون هاله‌ای بر زندگی بشری سایه انداخته و از همان آغاز یعنی: از زمانی که فرزند آدم (ع) بر برادرش حسد ورزید و او را کشت (المائدة، ۲۹-۲۷)، جریان یافت^۱. قرآن در آیات متعددی^۲ به مسأله هلاکت جوامع در نتیجه ظلم آنان به خود و جامعه اشاره می‌کند و ظلم اکثریت افراد جامعه را زمینه ساز هلاکت و عذاب الهی می‌شمارد. و این که بعضی بر بعضی مسلط می‌شوند «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (الأنعام، ۱۲۹/۶) را نتیجه اعمال و رفتار خودشان معرفی می‌کند «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (الرعد، ۱۱/۱۳).

این کلمه و مشتقات آن بیش از صد بار از مفرد و جمع در قرآن کریم آمده که در برخی به عنوان ظالم به خود «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (فاطر، ۳۲/۳۵)؛ «از آنان که به نفس خویش ستم روا داشتند». و برخی ظالم به غیر «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» (الشوری، ۴۲/۴۲) و بیشتر هم به طور مطلق «رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (المؤمنون، ۹۴/۲۳) ذکر شده است.

خداوند متعال ظلم را از هر کس ناپسند شمرده (الفرقان، ۱۹/۲۵) و از امام صادق (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: «از ستم کردن پرهیزید که ستم، تاریکی‌های روز قیامت است»^۳.

پژوهش حاضر به دلیل اهمیت ظلم و ظلم ستیزی به بحث درباره این موضوع پرداخته و ضمن تعریف ظلم مباحثی چون گونه‌های ظلم، زمینه‌های پیدایش ظلم و ظلم پذیری و راهکارهای مقابله با ظلم و ظلم پذیری در قرآن و سنت را به قدر مجال خود مطرح ساخته است.

ظلم در لغت:

ظلم: از ماده ظلم یظلم ظلماً. تعریف ظلم: وضع الشیء فی غیر موضعه؛ قرار دادن شیء در غیر موضع آن. ظلم؛ تجاوز از حد و اندازه و از آن به جور تعبیر آورده‌اند.^۴ راغب در مفردات می‌نویسد: «الظلمة»: تاریکی، فقدان نور. جمع آن ظلمات می‌باشد. از واژه ظلمت تعبیر به جهل و شرک و فسق شده است همان گونه که از نور

خلاف آن تعبیر شده است. چنانچه خدای تعالی می فرماید: «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (البقرة، ۲/۲۵۷). ظلم در نزد اهل لغت و بسیاری از علما عبارت است از: قرار دادن شی در غیر جایی که برای آن در نظر گرفته شده است به این که چیزی از آن شیء کم یا زیاد گردد و یا از وقت خاص یا مکان آن عدول شود. لذا گفته شده است: ظلمت السقا: آب را بی موقع نوشیدم. ظلمت الارض: در جایی که نباید حفر می کردم، حفر نمودم و به این زمین «مظلومه» گفته می شود و نیز به خاکی که از این سرزمین برداشته می شود «ظلم» گویند.^۵

التحقیق: واژه ظلم در اصل به معنای از بین بردن حق و عدم پرداخت آنچه که حق است، می باشد. جدا از این که درباره خود انسان یا دیگری و یا حقوق الهی باشد، چه دارای عقل باشد یا نباشد و چه حقوق مادی باشد یا معنوی و یا روحانی. ظلم به طور مطلق یعنی: تضییع حقوقی که بین انسان و خودش و خداوند و مردم نهاده شده است.^۶ ظلم به خود، گسترده ترین نوع ظلم است چرا که همه ظلم ها به آن بر می گردد، و آن کوتاهی در حق نفس و تباه کردن آن است و مانع شدن از رسیدن نفس به کمال، با گرایش به امور مادی دنیوی است....

بزرگترین ظلم، ظلم درباره خداوند متعال است که عبارت است از: کوتاهی در شان و مقام صفات جلالیه و جمالیه خداوند و آنچه که وحدانیت و یگانگی حق اوست چنانچه در آیات: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ» (الأنعام، ۶/۲۱) و «يَا بَنِي لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان، ۱۳/۳۱) و این از تعبیرهای «وَمَنْ أَظْلَمُ - لَظْلُمٌ عَظِيمٌ» به دست می آید.

و ظلم به مردم عبارت است از: ضایع کردن حقوق دیگران در جان و اهل و مال و متعلقاتشان و این از گناهان کبیره است که بخشیده نمی شود: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (الشوری، ۴۲/۴۲). گفته شده: «ظلم» به ضم «ظ»؛ یعنی: ستم، بیداد، ستمگری، ستم کردن^۷، جور، جفا، بغی، ضیم، عدوان، آزار، زور، مظلمه، کفر^۸. و اصل آن به معنای ناقص کردن حق و یا گذاشتن شی در غیر موضع خویش است^۹. خداوند می فرماید: «كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ...» (الکهف، ۱۸/۳۳)؛ «هر دو باغ میوه خود را داد و از آن چیزی کم نکرد».

علامه طبرسی ذیل آیه ۳۵ از سوره بقره می‌فرماید: «ظلم» و «جور» و «عدوان» هم معنی‌اند. ضد ظلم، انصاف و ضد جور؛ عدل است. و اصل ظلم: کم کردن حق است. چنانچه خدا فرموده است: «كَلَّمْنَا الْجَثَّتَيْنِ...» (الکھف، ۱۸/۳۳) یعنی: ناقص نکرد.^{۱۰}

ظلم در اصطلاح

ظلم در زبان شرع دارای مصادیق زیادی است که از آن موارد عبارتند از: شرک، گناه و عصیان، بغی، عدوان، ستم و... بزرگترین ظلم، شرک و کفر و نفاق است که خداوند در سوره لقمان می‌فرماید: «... إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان، ۱۳/۳۱).

هر نقصان و ضرری را ظلم می‌گویند، خداوند می‌فرماید: «... وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (البقرة، ۵۷/۲)؛ «به ما ضرر نزدند بلکه ضرر به خودشان وارد شد».^{۱۱}

همچنین هرچه به ایمان ضرر برساند را ظلم گویند. و نیز هرگناه معصیتی را ظلم گویند. و در تعریف ظلم گفته‌اند: ظلم عبارت است از خروج از اعتدال و میانه روی.^{۱۲} و همچنین به ناقص کردن حق یا کسی که خود را از ثوابی محروم سازد نیز ظلم می‌گویند؛ مانند این قول حضرت یعقوب(ع) که می‌فرماید: «... إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (الانبیاء، ۸۷/۲۱) لذا کسی که خود را از ثوابی محروم می‌سازد صحیح است که به او گفته شود: او به خود ستم کرده است.^{۱۳} ظلم ایمان بدون عمل صالح را نیز گویند، پس هر که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام ندهد، باز هم ظلم انجام داده است.^{۱۴}

ظلم در علم اخلاق به دو قسم تقسیم شده: ظلم به معنای عام که آن تجاوز از خط اعتدال است در هر چیز و این نوع ظلم شامل همه رذائل می‌شود. و ظلم به معنای خاص که جور نیز بدان گفته می‌شود و آن عبارت است از زیان رسانیدن به غیر و آزار دادن به آن اعم از قتل و ضرب و شتم و تهمت و غیبت و تجاوز به مال و آبروی اشخاص.^{۱۵}

از این رو، هرگونه نافرمانی خداوند که از انسان سر می‌زند را ظلم گفته‌اند؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حَسَنًا بَعْدَ سَوْءٍ فَإِنِّي عَفُورٌ رَحِيمٌ» (النمل، ۲۷/۱۱)؛ «اهل توبه به خاطر این که توبه کردند و ظلم خدا را [که همان سوء بوده باشد] به حسن مبدل کردند مغفور و مرحومند و همانند مرسلین خوفی ندارند».^{۱۶}

گونه شناسی ظلم

در نگاه قرآن، ظلم همه ابعاد و زوایای زندگی بشری را تحت تاثیر قرار می دهد و دارای دامنه وسیع و مصادیق گوناگون است که در ابعاد مختلف عبادی، فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قابل مشاهده است.

الف: ظلم عبادی: ظلم به خدا اشکال و اقسام مختلفی دارد که بیشتر به مبانی فکری و عقیدتی افراد مربوط می شود، موارد مهمی که ارتکاب به آنها ظلم محسوب شده و در ایمان اثر سوء دارند عبارتند از:

۱. شرک: در لسان العرب: شرک، یعنی: شریک قرار دادن برای خداوند در ربوبیتش. اَشْرَكَ بِاللَّهِ: برای خداوند در فرمانروایی اش شریک قرار داد. اسم آن شرک است. خداوند متعال از بنده اش لقمان حکایت می کند که به فرزندش فرمود: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان، ۱۳/۳۱)؛ «شرک ظلم بزرگی است». و کسی که برای خدا شریک قرار دهد مشرک است^{۱۷}. از جمله ظلم های عبادی، شریک قایل شدن برای خدا است که در آیه «لَنْ تَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا» (الکهف، ۱۴/۱۸) از آن به ظلم به خدا و بیرون رفتن از راه راست تعبیر شده است.

۲. الحاد: لحد و الحاد به معنای عدول و انحراف از حالت تعادل است. الحد فلان: از مسیر حق منحرف شد. الحاد بر دو قسم است. اول: الحاد با شرک ورزیدن به خداوند. دوم: الحاد با شرک ورزیدن به پروردگار از راه وسائل و اسباب.

الحاد به معنای اول با ایمان منافات دارد و آنرا باطل می کند؛ اما الحاد به معنای دوم ایمان به خدای را در انسان ضعیف و سست می کند، ولی باطلش نمی نماید. در معنای دوم آیه: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» (الحج، ۲۲/۲۵)؛ «و کسی که در کعبه و خانه خدا به دیگران با تبعیض و ناروا ظلم و ستم کند، پایانی جز عذاب دردناکی ندارد». آیه بهترین نمونه الحاد را در همین معانی بیان می کند، می گوید: کسانی که کافرند و مردم را از راه دین خدا باز می دارند و کعبه و مسجد الحرام را که خداوند برای بر هم زدن اساس تبعیض در جامعه بشری برای همه مردم از شهری و روستائی یکسان قرار داده مانع مردم می شوند و در آن جا با الحاد و تندى به خلق ظلم و ستم روا می دارند به سرنوشتی نکبت

بار و عذابی دردناک دچار خواهند شد. ۱۸

۳. کفر: در لغت پوشاندن چیزی را گویند. کفر النعمة و «کفرانها»: پوشاندن نعمت با ترک به جا آوردن شکر آن. «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ» (الأنبياء، ۹۴/۲۱) خدای تعالی می فرماید: بالاترین درجه کفر، انکار وحدانیت پروردگار، شریعت الهی یا نبوت پیامبر (ص) است؛ اما کفران: انکار در نعمت است که بیشتر در همین مورد به کار می رود و واژه «کفر» بیشتر در مورد دین. «کفور» یعنی: حق ناشناس و ناگرونده به حق، در هر دو قسمت، یعنی: هم در مورد نعمت و هم در مورد دین است، خدای تعالی می فرماید: «فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا» (الأسراء، ۹۹/۱۷)، «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (الأسراء، ۸۹/۱۷) در هر دو مورد است: ناسپاسی کرد و او کافر است. در مورد کفران نعمت فرمود: «وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (الشعراء، ۱۹/۲۶) یعنی: قصد کفران نعمت من کردی. و در آیه: «وَلَا تَكُونُوا أَكْثَرُ كَافِرِينَ» (البقرة، ۴۱/۲) یعنی: انکار کننده و پوشاننده آن نباشید. اگر کافر به صورت مطلق ذکر شود عرفاً در مورد منکر وحدانیت خداوند، نبوت یا دین و یا هر سه مورد می باشد. ۱۹ لذا یکی از اسباب ظلم، کفر است؛ چرا که پوشاندن و مخفی کردن و انکار چیزی تا به صورتی در آید که گویا هیچ وقت انجام نگرفته است موجب ضایع کردن حق خداوند - که همان ایمان و بندگی است - می شود و ظلم محسوب خواهد شد.

۴. نفاق: راغب می گوید: نفاق بر وزن «فرس» به معنای خروج یا تمام شدن است، و نفاق نیز از همین باب و به معنای داخل شدن در دستورات شرع از راهی و خروج آن از مسیری دیگر است. لذا خداوند می فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التوبة، ۶۷/۹). ۲۰ رسول خدا (ص) فرمود: «سه چیز است که در هر کس باشد او منافق است اگر چه نماز بخواند و روزه بدارد و خود را مؤمن بداند: کسی که در کلامش دروغ باشد و در وعده اش خلاف کند و در امانت خیانت روا دارد». ۲۱

نفاق مصدر است به معنای منافق بودن، منافق در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است. «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» (آل عمران، ۱۶۷/۳). علامه طبرسی (ره) می گوید: منافق، آنست که اظهار ایمان نموده و کفر خود را در دل می گیرد. علت این تسمیه آن است که منافق از ایمان به طرف کفر خارج شده است ۲۲. از این رو یکی از اسباب ظلم، نفاق شمرده شده است؛ چرا که منافق با رفتار خویش، عملش را در موضعی قرار می دهد

که خوب به نظر می آید و از طرف دیگر با خارج شدن از ایمان به سوی کفر و بالعکس حق را کتمان و ضایع کرده است.

ب: ظلم فردی: منظور عملی است که شخص با ارتکاب به آن به خود ظلم می کند. مهمترین گونه های آن عبارتند از:

۱. کبر و خود بزرگ بینی: کبر- به کسر اول- به معنای بزرگی، تکبر و غرور است. در قرآن کریم آمده است: «إِلَّا كِبْرُ مَا هُمْ بِبَالِغِهِ» (غافر، ۵۶/۴۰)؛ «کسی که تکبر و خودپسندی می ورزد». راغب می گوید: کبر و تکبر و استکبار معانی نزدیک به هم دارند.^{۲۳}

کبر و خود پسندی بلائی است که مبتلا به آن، از روی علم کافر خواهد بود، امام صادق(ع) می فرماید: «هر کس بر آن است که خود را برتر از دیگران ببیند، از مستکبران است»^{۲۴}. و باعث می شود تن به اطاعت خدا نسپرد و در نتیجه به خود و دیگران ظلم کند، چنان که خداوند می فرماید: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ» (الأعراف، ۱۶۲/۷). و یا این که مثل ابلیس استکبار ورزد و توجه به خویش و خود را محور قرار داده و از دستورات خداوند سرپیچی نماید، چنان که در آیات زیر آمده است: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»* قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (ص، ۷۶-۷۵). پاسخی که ابلیس از پرسش خدا و علت سجده نکردن خود بیان می کند نیز بیانگر این موضوع است. کفر را برگزیند و خود را از این نعمت محروم سازد و در نتیجه به خود ظلم کند.

۲. جهالت: جهل؛ اصل ریشه آن به معنای آنچه که مخالف علم و فقدان علم است و یا نسبت به معارف الهی یا علوم ظاهری یا نسبت به تکالیف شخصی و هرچه که جز آن باشد چه در موضوعات کلی باشد یا جزئی^{۲۵}. در کتب لغت بیشتر آنرا عدم علم معنا کرده اند^{۲۶}. مانند این آیه: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنَاءَ» (البقرة، ۲۷۳/۲)؛ منظور عدم علم و آگاهی به حال آنان است.

طبرسی ذیل آیه ۶۷ سوره بقره علاوه بر معنای اصلی آن معنای دیگری برای جهل عنوان می کند که عبارت است از ضد حلم، یعنی: سفاهت و نادانی و بی اعتنائی^{۲۷}؛ مثل آیه: «وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف، ۱۲/۳۳)؛ «اگر نیرنگ

آنان را از من بازگردانی به زنان میل کرده و از نادانان و کسانی که به حقایق بی اعتناء هستند می شوم».

علت این که قرآن کریم انسان را ظالم به خود معرفی می کند: «...همانا خداوند به آنها ظلم نمی کند، آنها خودشان بر خودشان ظلم می کنند»^{۲۸} جهل آدمی است. امام علی (ع) می فرماید: «مردم، دشمن آن چیزی هستند که نمی دانند».^{۲۹}

ج: ظلم اجتماعی: یکی از ناهنجاری های اجتماعی که ریشه در ظلم به خدا و خود دارد، ظلم و ستم اجتماعی است. انسان هرگاه موقعیت خود و خدا را به درستی نشناسد و تحلیل نکند و موقعیت خویش را فراتر از آن چه هست قرار دهد از حد تجاوز کرده و نتیجه بینش و نگرش وی در رفتارهای وی به شکل ظلم و ستم به دیگری نمودار می شود که از جمله آنها عبارتند از:

۱. ایجاد اختلاف و تفرقه: از مهم ترین آثار و کارکردهایی که قرآن برای ظلم در حوزه عمل بر می شمارد ایجاد و یا افزایش اختلاف و تفرقه است. خداوند در آیه «... وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ...» (البقرة، ۲/۲۱۳) بیان می دارد که تجاوز و بغی انسان در جامعه موجب می شود تا اختلافات در میان امت ها پدیدار شود و همبستگی و همگرایی به واگرایی تبدیل شده و جامعه دچار فروپاشی و سستی گردد. و نیز در آیه: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ... لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (مریم، ۱۹/۳۷ و ۳۸) و آیه ۶۵ سوره الزخرف ۶۵ به این مسأله اشاره می کند.

۲. قتل: یکی دیگر از وسایل ظلم قتل نفس است. خداوند در آیه: «... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ...» (البقرة، ۶۱/۲) و آیه: «ذَلِكَ ... يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (آل عمران، ۱۱۲/۳) قتل انبیاء را ظلم و به ناحق می شمارد و سبب ذلت و مسکنت و مغضوب بودن را قتل انبیاء و کفر به آیات و قوانین خدا و تعدی و عصیان می شمارد. و آنان را از این کار نهی کرده است. چنانچه می فرماید: «... وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (النساء، ۲۹/۴) و در ادامه می فرماید: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدُوًّا وَظُلْمًا» (النساء/۳۰) از این رو، قتل را از مصادیق ظلم می شمارد و در آیه: «... هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (قصص، ۱۵/۲۸) آن را از اعمال شیطانی معرفی می کند و کاری که باعث

شود قتلی اتفاق بیفتد را نوعی ضلالت و گمراهی معرفی می کند.

۳. فسق: فسق بر وزن «قشر» به معنای خروج از حق است. در لسان العرب آمده: **الْفُسْقُ: الْعَصِيَانُ وَ التَّرْكُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْخُرُوجُ عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ**. و گفته شده: **الْفُسْقُ: الْخُرُوجُ عَنِ الْأَمْرِ**. و فسق عن أمر ربه أى خرج^{۳۰}.

در مفردات آمده: معمولاً است فسق در گناهان زیاد، بیشتر به کار می رود.^{۳۱}
طبرسی در ذیل آیه ۵۹ سوره بقره می گوید: فسق در لغت به معنای خروج از عقیده و در اصطلاح، بیرون آمدن از اطاعت و فرمان خدا است.^{۳۲}

در التحقيق: قيل: خروج الشيء من الشيء على وجه الفساد است^{۳۳}. پس فسق و فسوق خروج از حق است، چنان که درباره ابلیس فرموده: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (الكهف، ۵۰/۱۸)؛ «او از جن بود و از دستور خدایش خارج شد و اطاعت نکرد».

لذا طبق آموزه های قرآنی خروج از حق و رعایت نکردن حق دیگران فسق شمرده شده و مداومت بر فسق و عصیان و خروج از مسیر حق، عذاب الهی را در پی خواهد داشت (النور، ۵۵/۲۴؛ البقرة، ۵۹/۲) و کسانی که آیات الهی و رسالت انبیا را تکذیب می کنند، فاسقند. (الأنعام، ۴۹/۶) از این رو عدول از حق زمینه تکذیب آیات الهی و در نتیجه گمراهی انسان و غوطه ور شدن در منجلاب فسق و گناه می گردد که ظلم شمرده شده است.

۴. بغی: طلب توأم با تجاوز از حد. این معنا با مطلق تجاوز قابل جمع است؛ زیرا تجاوز از طلب جدا نیست، هر جا که تجاوز هست طلب نیز هست. بیضاوی ذیل آیه ۲۷ از سوره شوری می نویسد: أصل البغی طلب تجاوز الاقتصاد فیما یتحرى کمیة أو کیفیة^{۳۴}.

راغب گفته: البغی طلب تجاوز الاقتصاد فیما یتحرى؛ اراده کردن و قصد تجاوز نمودن یا در گذشتن از میانه روی.^{۳۵}

این اثر در نهایی آورده: أصل البغی مجاوزة الحد^{۳۶}. و نیز آلوسی در تفسیر روح المعانی گوید: أصل البغی طلب أكثر مما یتوجب بأن یتجاوز فی القدر و الكمیة أو فی الوصف و کیفیة؛ طلب کردن بیش از آن چه که واجب است، گاهی بغی و تجاوز در ارزش و کمیت مادی است و گاهی بغی و تجاوز در وصف و کیفیت است.^{۳۷}

در کتاب العین آمده است: البغی: الظلم. و الباغی: الظالم.^{۳۸}

علامه طباطبائی ذیل آیه: «فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (یونس، ۲۳/۱۰) می‌فرماید: کلمه «بغی» در اصل به معنای طلب کردن است، و بیشتر در مورد ظلم استعمال می‌شود، چون ظلم، طلب کردن حق دیگران از راه تعدی بر آنان است، که البته در این گونه موارد حتماً قید «بغیر الحق» را بعد از کلمه «بغی» می‌آورند، و اگر این کلمه در اصل به معنای ظلم می‌بود آوردن این قید بیهوده و زائد بود، چون ظلم همیشه به غیر حق هست و احتیاج به آوردن این قید نیست.^{۳۹}

۵. سخریه و استهزاء: سخریه از ماده «سخر» به معنای ریشخند و کسی را مورد تمسخر و استهزاء قرار دادن است. و استهزاء از ماده «هزأ» نیز به همان معناست. این منظور، ذیل واژه‌های «سخر» و «هزأ» و طبری در مجمع گوید: سخریه به معنای استهزاء است.^{۴۰}

خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ...»؛ «یکدیگر را مسخره نکنید». و «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ» «کسانی که از تمسخر دیگران و عیب جوئی آنان و گناهان توبه نکنند» «فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (الحجرات، ۱۱/۴۹)؛ «جزء ظالمین هستند». لذا مشاهده می‌شود یکی دیگر از مصادیق ظلم به نفس، تمسخر دیگران است زیرا عملی را انجام می‌دهند و با آن مستحق عذاب الهی می‌شوند و در واقع علاوه در حق دیگران، به خود نیز ظلم کرده‌اند. ۶. کم گذاشتن حق دیگران: در قرآن با تعبیر «هضم» از آن یاد شده است، خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» (طه، ۱۱۲/۲۰). «الهضم» به معنای شکستن و نقص آمده است. هضم الشیء: آن چیز را شکست، و هضم فلانا: به فلانی ستم کرد و هضم حقّه: حقش را کم کرد، آمده است. چنان که راغب در مفردات می‌گوید: سرشکسته‌ای که سست و خرد شده باشد را گویند و این کلمه ظلم است.^{۴۱}

در نهج البلاغه، آمده است: «وَسَتَبَّكَ ابْتِكُ بِتَضَافِرِ أَمْتِكَ عَلَى هَضْمِهَا؛ به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ظلم و ستم او و یا بر غصب حقش، اجتماع کردند».^{۴۲}

بنابراین پرواضح است که یکی دیگر از وسایل ظلم، شکستن حرمت و کم کردن حق دیگران و به عبارت دیگر حق خوری است.

د: ظلم سیاسی: هر نوع ستم در حق دیگران که موجب به استضعاف کشیدن، گمراهی و تسلط بر آنها گردد، در حیطه ظلم سیاسی قرار می گیرد و این روش نظام های طاغوت است که به پیروی از شیطان همواره در صدد خارج کردن مردم از نور به ظلمت اند، البته همه این رفتارها از یک نوع برداشت از «خود» ناشی می گردد و آن تکبر و خود برترینی است که توسط ظالمان و مستکبران سیاسی انجام می گیرد. از مهمترین مصادیق آن عبارتند از:

۱. تسلط بر دیگران و به استضعاف کشیدن آنها: راغب گوید واژه مقابل استضعاف، استکبار است چنان که در قرآن آمده است: «وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» (سبأ، ۳۳/۳۴) ۴۳ خصلت استکبار ایجاد استضعاف در جامعه بشری است، زیرا با گرفتن توان و امکانات ضعفا، آنها را به شرایطی می کشاند که چاره ای جز اطاعت از مستکبران نداشته باشند. «... الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» (سبأ، ۳۳/۳۴). چنان که درباره فرعون آمده است: مردم را به بردگی می گرفت و گروهی را به استضعاف می کشید. و هر گونه که می خواست با آنها رفتار می کرد. از این رو در منطق قرآن کریم، استضعاف یکی از انواع ظلم های سیاسی شمرده می شود که بیشتر توسط سردمداران و حاکمان جامعه صورت می گیرد.

۲. حکمرانی به ناحق: یکی دیگر از انواع ظلم های سیاسی، حکومت ظالمان و مستکبران است که با حاکمیت به ناحق و اداره جامعه با جور و ستم؛ و خوار و پست شمردن بندگان خدا، خود را ولی و قیم آنها شمرده و بر گردن آنها سوار می شوند و برخلاف اصول فطری، عقلی و دینی حکمرانی می کنند. مانند: فرعونیان و نمرودیان که خود را وارث زمین و ولی خدا بر روی زمین می شمردند. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (القصص، ۲۸/۴)؛ «فرعون در سرزمین مصر [سر برافراشت، و مردم آن را طبقه طبقه ساخت طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشان را سر می برید، و زنانشان را] برای بهره کشی [زنده بر جای می گذاشت، که وی از فسادکاران بود». در صورتی که حکومت در روی زمین از آن انبیاء و صالحان و فرستادگان خداست. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، ۵/۵۵)؛ «ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی

که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند». رسول اکرم (ص) می فرماید: «خوار و بی مقدارترین خلق نزد خداوند آن کس است که متصدی امری از امور مسلمین باشد و در میان آنان به عدل و داد رفتار نکند». ۴۴

۳. سجن: راغب گوید: سجن به معنی محبوس شدن در زندان است، خداوند می فرماید: «قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ...» (یوسف، ۱۲/۳۳)؛ «لَيْسَ سَجْنُهُ حَتَّى حِينَ» (یوسف، ۱۲/۳۵). ۴۵

سجن - بفتح سین - مصدر است به معنای منع از تصرف و زندانی کردن. گوئی معنای اصلی آن منع است و زندان را بدان سبب، سجن گفته اند. در أقرب آمده: «و الله ما اسجن عنه لسانی الا إذا كسانی؛ به خدا زبانم را از او منع نمی كنم تا لباسم بپوشاند». ۴۶ مستكبران سیاسی به خداوند كفر ورزیده و بندگان خدا را به بردگی می گرفتند و هر که مخالف آنها بود را می كشتند و یا زندانی و تبعید می كردند. در عرصه فعالیت های سیاسی به دلیل اهمیت خاصی كه موضوعاتی چون سیاست، قدرت، حكومت، ریاست و صدارت دارند؛ «ستم» احتمال حضور بیشتری می یابد و به همان میزان كه «ستم سیاسی» توسط «ستمگران سیاسی» وسعت دارد «مظلومیت سیاسی» و «مظلومان سیاسی» نیز دارای فراگیری و گستردگی خاصی می باشد.

هـ: **ظلم اقتصادی**: روحیه ستمگری و برتری جویی افراد در ساختار سیاسی يك جامعه سبب تسلط اقویا بر منابع و مصالح و منافع معیشتی ضعفا و در نتیجه وابستگی اقتصادی مستضعفان به ظالمان خواهد شد كه از مهمترین شاخصه های آن می توان به موارد زیر اشاره كرد.

۱. برتری جویی اقتصادی در سایه داشتن امکانات مالی: آنان كه در جامعه با گردآوری ثروت به جایی می رسند برتوده مردم فخر می فروشند و به بغی و فساد، روی می آورند و با غره شدن به مال و ثروت خویش و به دست گرفتن قطب های اقتصادی و مناصب سیاسی به دیگران ظلم می كنند و اموال و سرمایه های آنان را به بهای ناچیز از دستشان در آورده، آنها را به استعباد می كشنند و می پندارند كه این اموال در سایه علم و اندیشه خودشان است در صورتی كه آن اموال، همان دارایی های مردم است؛ چنان كه قرآن در باره قارون می فرماید:

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ* وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (القصص، ۲۸/۷۶ و ۷۷)؛ «قارون از قوم موسی بود که بر آنها تعدی کرده و به او گنج‌هایی دادیم که کلیدهای آن به وسیله گروهی نیرومند حمل می‌شد. هنگامی که قومش به او گفتند: شادی مکن که خداوند چنین افرادی را دوست نمی‌دارد. در آنچه خداوند به تو داده است خانه آخرت بطلب و بهره خود را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن همان طوری که خدا به تو نیکی کرد و در روی زمین فساد مکن که خدا مردم مفسد را دوست نمی‌دارد».

۲. بی عدالتی: یکی از ظلم‌های اقتصادی بی عدالتی در جامعه است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ» (هود، ۱۱/۱۱۷)؛ «پروردگار تو هرگز چنین نیست که مردمی را به موجب ظلمی هلاک کند در حالی که آنها مصلح و اصلاح‌کننده‌اند».

علامه طبرسی ذیل این آیه می‌فرماید: مقصود از ظلم در اینجا همان شرک است و مقصود از این که مصلح هستند؛ یعنی: در میان خودشان مصلح‌اند. پس ظلمشان در حق خداست، اصلاحشان در حق الناس.^{۴۷}

از این رو، اگر مردمی خودشان برای خودشان در دنیا خوب باشند، اما کافر و مشرک باشند، به عبارت دیگر عدالت در میانشان برقرار باشد ولی مشرک باشند، در این دنیا خدا آن‌ها را معذب نمی‌کند. پس معلوم می‌شود هر گناهی یک خاصیتی دارد. این است که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم؛ یک جامعه، یک مملکت با کفر قابل بقا هست ولی با ظلم قابل بقا نیست».^{۴۸}

زمینه‌های پیدایش ظلم

افراد به منظور اهداف متفاوتی آگاهانه یا ناآگاهانه دست به اعمالی می‌زنند که منجر به ظلم می‌شود. اما این که اعمال و رفتار افراد چگونه منجر به ظلم می‌شود گوناگون است. گاه از روی شهوت و امیال نفسانی است که منجر به ظلم به خود می‌شود و گاه به خاطر

خشم و غضب و از دست دادن کنترل خود و یا به منظور تعدی به دیگران است که منجر به ظلم به دیگری می شود، و گاه از روی هوی و هوس و گستاخی افراد است که منجر به نافرمانی حق می شود و در حیطه ظلم به خداوند قرار می گیرد که این رفتارها در ابعاد مختلفی قابل مشاهده است مهمترین آنها از نظر قرآن عبارتند از:

۱. ایجاد جامعه طبقاتی: از عوامل و زمینه های پیدایش ظلم ایجاد طبقات اجتماعی مختلف در جامعه است که قرآن در آیه: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (القصص، ۴/۲۸) اشاره دارد که چگونه مستکبران و ظالمان، برای تثبیت پایه های حکومت خود و خشم توده های مردم در امان باشند، از روش ایجاد اختلاف و درگیری های قومی قبیله ای بهره می برند تا دیگر کسی فرصت تفکر درباره حاکمیت و ظلم های آنان را نیابد، همان روشی که فرعون داشت و با مسلط کردن قبطیان بر بنی اسرائیل، آتش جنگ را در بین آنها شعله ور ساخته بود.

بنابراین هر کس و هر نظام سیاسی در هر زمانی باشد که بخواهد با طبقاتی کردن مردم، آنان را به بندگی بکشد، از نظر اسلام ظالم و عمل وی ظلم محسوب می شود.

۲. عدم رعایت عدالت اقتصادی: یکی از زمینه های پیدایش ظلم اجتماعی، عدم رعایت عدالت اقتصادی در جامعه است، چرا که روابط ظالمانه و نابرابری های اقتصادی، منشأ بسیاری از تباهی های اجتماعی است و بهره کشی توانگران از بینوایان آنان را در نداری و فقر فرو می برد، و در ادامه این بی عدالتی، تباهی ها و فسادها رخ می نماید. جامعه ای که در آن عدالت اجرا شود، جامعه ای زنده و دارای حیات است، امام علی (ع) می فرماید: «اجرای عدالت باعث زنده ماندن احکام دین است».^{۴۹}

ارزش هر جامعه به میزان عدالت و دادخواهی در آن است. جامعه ای که در آن حق ناتوان پایمال شود و ضعیف نتواند حقش را بگیرد، جامعه ای پر از ظلم است، در صورتی که اگر عدالت رعایت شود و حق هر کس پرداخته شود، جامعه به رشد و بالندگی می رسد و حق کسی ضایع نمی شود. از این روست که امام علی (ع) می فرماید: «هرگز ثروت انباشته ای ندیدم، مگر آن که در کنار آن حق ضایع شده ای وجود داشت».^{۵۰}

جامعه ای که در آن عدالت اقتصادی نباشد، فاقد حیات است و بی گمان سایر وجوه

عدالت اجتماعی نیز در آن رخ نمی نماید. از این رو، نشانه جامعه‌ای که عدالت اجتماعی بر آن حاکم باشد آن است که مردمان در امنیت اقتصادی به سر برند و دغدغه معاش نداشته باشند و از اسارت مشکلات اقتصادی آزاد شده باشند^{۵۱}. و در جهت مقابل جامعه‌ای که در آن حق و حقوق دیگران ضایع شود و حق هر صاحب حقی رعایت نشود و به عبارت دیگر عدالت اقتصادی وجود نداشته باشد، جامعه‌ای پر از ظلم است.

۳. عدم رعایت حقوق دیگران و بی احترامی به آنان: قرآن کریم هر نوع تجاوز به حقوق دیگران، چه حقوق مادی و چه حقوق معنوی آنان را ممنوع کرده و مسلمانان را به خروج از جاده عدالت هشدار داده است و می فرماید: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (البقرة، ۲/۱۹۰)؛ «از حد و اندازه در نگذريد، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد». پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «مسلمان برادر مسلمان است نه به او ظلم می کند، نه او را خوار می کند و نه او را تحقیر می کند»^{۵۲}. و نیز در حجة الوداع فرمود: «همانا خون، مال و آبرویتان بر شما حرام است مانند حرمتی که چنین روزی در چنین ماهی دارد»^{۵۳}. بر این اساس، یکی از زمینه‌های ظلم عدم رعایت حقوق دیگران و عدم رعایت مصالح عمومی است که آیات و روایات، انسان را از آن نهی می کنند و به رعایت آن‌ها هشدار می دهند.

۴. امکانات و تمکن مالی: انسان هرگاه جایگاه خود را نشناسد به محض این که به امکانات و قدرت دست یابد، همین قدرت و تمکین او را در زمین به طغیان و خیره سری می کشاند چنان که قرآن در باره قوم عاد می فرماید: «وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ» (الأحقاف، ۴۶/۲۶)؛ «و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها [چنان] امکاناتی نداده ایم، و برای آنان گوش و دیده‌ها و دل‌هایی [نیرومندتر از شما] قرار داده بودیم، و [لی] چون به نشانه‌های خدا انکار ورزیدند [نه] گوششان و نه دیدگان‌شان و نه دل‌هایشان، به هیچ وجه به دردشان نخورد، و آنچه ریشخندش می کردند به سرشان آمد».

باید توجه داشت که علت طغیان بسیاری از ظالمان - فرعونیان و نمرودیان - از همین جا ناشی می شود؛ آنها گمان می کنند که چون قدرت ظاهری شان از دیگران بیشتر است،

کسی را نمی‌رسد که آنان را راهنمایی کند و به انجام کاری وادار نماید لذا همین امکانات مالی باعث شده که احساس بی‌نیازی کنند و در نتیجه این احساس آنها را به طغیان‌گری در برابر خدا و خلق وامی‌دارد. «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (العلق، ۶-۷/۹۶)؛ «حقاً که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد».

۵. **حاکمیت ظلم:** با استناد به آیات و روایات به دست می‌آید که گناه بر دو نوع است: قسمی از گناهان جنبه فردی دارد و شاید آثار سوء آن بیشتر متوجه شخص گناهکار گردد تا دیگر اشخاص جامعه و بخشی دیگر از معاصی بعد اجتماعی دارد و آثار و نتایج شوم آن همه افراد جامعه را در برمی‌گیرد. در مقابل، برخی از کارهای نیک موجب رشد و ترقی شخص نیکوکار می‌شود و برخی دیگر مایه تعالی و تکامل اجتماع انسانی می‌گردد. ظلم از جمله مقولات اجتماعی است که اگر در افراد، به ویژه در حاکمان جامعه به صورت ملکه درآید، جامعه رو به انحطاط و نابودی سوق پیدا می‌کند. چنان که در آموزه‌های دینی ما به این مسأله اشاره شده است و تاریخ نیز شواهدی از آن را به خاطر دارد. و می‌توان گفت از مهم‌ترین دلایل انحطاط و نابودی جوامع و ذلت مردم در اجتماع انسانی، حکمرانان آن جامعه می‌باشند، زیرا معمولاً رفتارهای اجتماعی توسط رهبران سلاطین تنظیم می‌شوند و مردم به عنوان زیر دستان آنان، از این برنامه‌ها پیروی می‌کردند و اخلاق و رفتار و منش شان همانند سلاطین شان بوده و از آنها تأثیر پذیری داشته‌اند. امام علی(ع) در این زمینه می‌فرماید: «دل‌های مردم گنجینه‌های حاکمان است؛ پس آن چه از عدالت یا ظلم در آن بنهند همان را بیابند»^{۵۴}. و نیز در روایات می‌خوانیم: «مردم تابع دین حاکمان خود هستند»^{۵۵}. قرآن کریم خطاب به آنان که قضاوت و حکمیت و زمام امور مردم را در دست دارند، می‌فرماید: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (النساء، ۵۸/۴)؛ «و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

لذا بهترین حاکم کسی است که بتواند حقوق مظلومین را از ظالمین گرفته و به آنها برگرداند. از این رو، امام علی(ع) می‌فرماید: «در کار سیاست هیچ ریاستی مثل عدالت و دادگری نیست»^{۵۶}. در مقابل، در جای دیگر حاکم و زمامدار ظالمی که در مورد حقوق افراد جامعه بی‌مبالا باشد و تضییع حقوق دیگران برای وی اهمیتی نداشته باشد را بدترین فرد جامعه معرفی می‌کند: «حاکمان جور بدترین امت‌اند»^{۵۷}.

۶. جلوگیری کردن از دعوت انبیاء در مسیر هدایت مردم، رباخواری و اموال مردم را به ناحق خوردن، افراط و تفریط: «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا* وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (النساء، ۱۶۱/۴-۱۶۰)؛ «پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه [مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم. و [به سبب] ربا گرفت نشان - با آن که از آن نهی شده بودند - و به ناروا مال مردم خوردنشان، و ما برای کافران آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم».

گرچه آیات خود بیانگر زوال نعمت به عنوان یکی از آثار ظلم هستند، اما به دلالت تضمینی این آیات بیانگر زمینه‌ها و بسترهای ظلم به دیگران نیز هستند. ظالمان با کارهایی از قبیل: گمراه کردن مردم از راه خدا، اخذ ربا از ضعفاء، اموال مردم را به ناحق خوردن و افراط و تفریط در صدد ظلم به دیگرانند. چنان که در آیه ۱۶۰ از علل تحریم طیبات و محدود کردن ستمکاری ظالمین، جلوگیری کردن از دعوت انبیاء در مسیر هدایت مردم معرفی شده است و در آیه ۱۶۱ اخذ ربا از ضعفاء را یکی از علل این تحریم معرفی کرده است. از این رو، ظالمان و قدرتمندان با استفاده از ضعف ضعفا به صورت خوردن اموال مردم و تصرف در مال آن‌ها، اخذ ربا از مردم، عدم رعایت قوانین در معاملات و جلوگیری از دعوت انبیا و گمراهی مردم، هم به دیگران ظلم کرده و حق آن‌ها را به ناحق خورده‌اند و هم در دنیا خود را از نعمت‌های خداوند محروم ساخته‌اند و به خود ظلم کرده‌اند و عذاب آخرت را برای خود مهیا ساخته‌اند.

۷. بی تفاوتی نسبت به ظلم: هر گونه بی تفاوتی نسبت به ظلم و توجیه آن زمینه‌ای برای پیدایش ظلم در جامعه محسوب می‌شود، چرا که در این صورت طرز تفکر افراد و جامعه در مقابله با ظلم و ستم و طرز تصور آن‌ها در مورد عدالت و عدالت خواهی تغییر می‌یابد و این بی تفاوتی و یا توجیه ظلم سبب می‌شود که افراد در برابر بی عدالتی‌ها و ظلم‌ها عکس العملی نشان ندهند و زمینه‌ای برای تسلط اشرار و ناهالان بر جامعه گردد. چنان که در این آیه کریمه بدان اشاره شده است: «وَكَذَلِكَ نُؤَيِّي بِغَضِ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (الأنعام، ۱۲۹/۶)؛ «و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست می‌آوردند، سرپرست دیگری می‌گردانیم».

۸. جرم پیشگی: یکی از علت‌هایی که کافران در قیامت مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گیرند استکبار در برابر آیات الهی است و این روحیه استکباری طبق صریح متن قرآنی، معلول عملکرد و جرایم گذشته آنهاست که باعث شده از مسیر حق خارج شده و تن به اطاعت خدا ندهند و به خود و دیگران ستم کنند از این رو یکی از علل و زمینه‌های پیدایش ظلم، جرم پیشگی افراد است. خداوند می‌فرماید: «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُسَلَّى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (الجاثیه، ۳۱/۴۵)؛ «وای کسانی که کفر ورزیده‌اید مگر آیات من بر شما خوانده نشد، پس استکبار ورزیدید و شما قومی جرم پیشه بودید».

راهکارهای مقابله با ظلم و ظلم‌پذیری

بررسی آیات قرآن کریم و بیانات معصومین^(ع)، نشان می‌دهد که مبارزه با ظالمان و مستکبران همواره در طول تاریخ جریان داشته و عقل و شرع بر ضرورت مبارزه با ظلم حکم می‌کند و همه افراد جامعه را موظف می‌داند که به رویارویی با ظالمان برخیزند و در مقابل ظلم ساکت ننشینند. در این جا به برخی از راه‌های مبارزه با ظلم و ظلم‌پذیری در ابعاد مختلف اشاره می‌کنیم.

۱. در بعد سیاسی - نظامی

الف: عدم پذیرش سلطه ظالم: قرآن کریم در آیات متعددی بر ضرورت ظلم‌زدایی از جامعه بشری و صحنه فعالیت‌های اجتماعی انسان‌ها، تاکید می‌نماید و ظلم‌زدایی از جامعه بشری را مسئولیت اجتناب‌ناپذیر انسان و بر عهده خود او می‌نهد، نه تنها ظلم کردن را نهی و منع می‌کند، بلکه پذیرش ظلم و تن به ظلم دادن را نیز محکوم می‌کند. در آیه شریفه «وَلَكِنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (النساء، ۱۴۱/۴)؛ «و خداوند هرگز برای کافران راه تسلطی بر مؤمنان قرار نداده است».

ب: وحدت و انسجام: اگر در جامعه مسلمین قرار است با ظلم مبارزه شود باید صلح و اتحاد برقرار شود، چنان که خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (الحجرات، ۱۰/۴۹)؛ مؤمنان برادرند، بین برادران صلح برقرار کنید و از خدا بترسید تا مورد ترحم خداوند قرار گیرید.

ج: حمایت از مظلوم: حمایت از فقیران و محرومان در واقع ایجاد یک جبهه قوی و سازماندهی نیروهای متفرق در برابر ظالمان و مستکبران است. «قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ؟» قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * إِنِّ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ * وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (الشعراء، ۲۶/۱۱۱-۱۱۴)؛ «گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آن که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟ [نوح] گفت: به [جزئیات] آنچه می‌کرده‌اند چه آگاهی دارم؟ حسابشان - اگر در می‌یابید - جز با پروردگارم نیست و من طردکننده مؤمنان نیستم».

د: شکستن ابهت ظالم: یکی از اصول مبارزه با ظلم و ظالم، شکستن ابهت ظاهری ظالم و برخورد با توهمات آنان به وسیله تحقیر آنهاست. چنان که در برخورد ساحران فرعون پس از ایمان آوردن به موسی (ع) می‌بینیم. آنان با آن که از سوی فرعون تهدید به قطع دست و پایشان شدند، با بی‌اعتنایی به این گفته، با برخوردی تحقیرآمیز پاسخ دادند: «قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (طه، ۷۲/۲۰)؛ «ساحران به فرعون گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و [بر] آن کس که ما را پدید آورده است، ترجیح نخواهیم داد پس هر حکمی می‌خواهی بکن که تنها در این زندگی دنیا است که [تو] حکم می‌رانی». همچنین در آیه دیگری از قرآن کریم در داستان قوم نوح (ع) می‌بینیم آن حضرت در مقابل قوم سرکش و متکبر خویش با لحنی تحقیرآمیز با آنان برخورد می‌کند و این چنین می‌فرماید: «... يَا قَوْمِ إِنَّ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُون» (یونس، ۷۱/۱۰)؛ «... ای قوم من! اگر مقام و یادآوری من به آیات الهی بر شما سنگین است [هر کار از دستتان ساخته است، بکنید]، من بر خدا توکل کرده‌ام، فکر و قوه و قدرت خود و خدایانتان را یک جا گرد آورید تا هیچ چیز بر شما پوشیده نماند. پس اگر می‌توانید به حیات من پایان دهید و هیچ مهلتی ندهید».

۲. در بعد فرهنگی - اجتماعی

الف: پرهیز از ظلم و مبارزه با آن: خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ

تَعْلَمُونَ*الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ...» (الأَنْعَام، ۸۱/۶ و ۸۲)، از مردم و جامعه می خواهد برای دست یابی به امنیت اجتماعی از هرگونه ظلم پرهیز کنند و نیز در آیات «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ لَكِنْ ... الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (مریم، ۳۷/۱۹ و ۳۸) و «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ قَوْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْيَمِّ» (الزخرف، ۶۵/۴۳) از تفرقه و چند دستگی به آنان هشدار می دهد. بنابراین اگر جامعه ای بخواهد به امنیت دست یابد می بایست از هرگونه ظلم به خدا و خود و دیگری اجتناب ورزد.

و در آیه: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» (النساء، ۱۸/۴)، آشکار کردن ظلم را بیان می کند به این که مظلوم حق دارد از خود دفاع کند و ظلم ظالم را اظهار نماید؛ بنابراین طبق آموزه های قرآنی وظیفه هر انسان آزاده است که در برابر ظلم و ظالم سکوت نکند و در جایی که حقی ضایع می شود ایستادگی نماید.

ب: ارائه فرهنگ توحیدی: خداوند فرستادگانی را فرستاد تا به وسیله انقلاب توحیدی اسلام را زنده نگه دارند و پیوسته رشد و گسترش دهند و مردم را از شرک و ظلم و پراکندگی برهانند. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (النحل، ۳۶/۱۶)؛ «و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم [تا بگوید: خدا را پرستید و از طاغوت [فریگیر] پرهیزید]. «طاغوت»، صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنای متجاوز و متعدی از حد و مرز است، و به هر چیزی که وسیله تجاوز از حد گردد نیز گفته می شود، از این جهت به شیطان، بت، حاکم جبار و ستمگر و مستکبر، و بالأخره مسیری که به غیر حق منتهی گردد، طاغوت گفته می شود.^{۵۸}

ج: شناسایی و ابطال فرهنگ ظلم پذیری: قیام بر ضد ظالمین و مستکبرین جهان در تمام ادیان آسمانی طریقه انبیا الهی بوده است به طوری که ابتدا به شناسایی فرهنگ آنان و سپس به مبارزه با آن بر می خاستند. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ*إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» (هود، ۹۶/۱۱ و ۹۷)؛ «و به راستی، موسی را با آیات خود و حجتی آشکار، به سوی فرعون و سران [قوم] وی فرستادیم، ولی [سران] از فرمان فرعون پیروی کردند، و فرمان فرعون صواب نبود».

خیلی وقت ها ظلم پذیری به دلیل پذیرش سرنوشت است. چون اگر مردم بپذیرند که همه چیز از قبل مقدر شده، بنابراین معترض ظلم ظالم هم نمی شوند، چون آن هم از قبل

مقدر شده . مردمی که معتقد به جبر هستند ، توسط حکومت راحت تر از آنهایی کنترل می شوند که اعتقاد دارند می توانند سرنوشت خودشان را خودشان رقم بزنند یا لا اقل در آن نقش داشته باشند .

از دیگر روش های فرهنگ ظلم ، بدعت در جامعه و سوء استفاده از آن بدعت هاست که باید ابتدا شناسایی و سپس با آن مبارزه شود . از این رو قرآن از زبان یک مؤمن واقعی به شکل دعا و نیایش می فرماید : « رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » (المؤمنون ، ۲۳/۹۴) .

۳ . در بعد اقتصادی

الف : قناعت : عمدتاً مردم فکر می کنند که باید چیزی داشته باشند تا بی نیاز شوند در حالی که اگر قناعت پیشه کنند و به اندازه حاجت و نیاز اکتفا کنند ، این همان بی نیازی است .

افراد حریص نسبت به مردم عجز و تذلل بیشتری دارند و به خاطر خواهش و میل نفسانی از همه کس محتاج ترند ، زیرا ؛ دنیا مثل آب شور دریاست که هر چه بیشتر می خورند تشنه تر می شوند . امام علی (ع) می فرماید : « کسی که اندک قانعش نکند مال بسیار سودش ندهد »^{۵۹} . از این رو قرآن می فرماید : « وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْثَنَّهُمْ فِيهِ وَرَزَقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ » (طه ، ۲۰/۱۳۱) ؛ « هرگز چشم به نعمت های مادی که به گروه هایی از آنها داده ایم نداشته باش که اینها زینت زندگی دنیا و وسیله ای است برای آزمودن آنها و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است » . اگر در افراد جامعه ، فرهنگ غنی قناعت رواج داشته باشد به مدینه فاضله ای که مد نظر اسلام است می رسد .

ب : رعایت عدالت : عدالت ؛ میانه روی و اجتناب از دو سوی افراط و تفریط در هر امری است ، و این در حقیقت معنا کردن کلمه است به لازمه معنای اصلی ، زیرا معنای اصلی عدالت اقامه مساوات میان امور است به این که به هر امری آنچه سزاوار است بدهی تا همه امور مساوی شود . پس عدالت در اعتقاد این است که به آنچه حق است ایمان آوری ، و عدالت در عمل فردی آن است که کاری کنی که سعادت در آن باشد ، و

کاری که مایه بدبختی است به خاطر پیروی هوای نفس انجام ندهی، و عدالت در مردم و بین مردم این است که هر کسی را در جای خود که به حکم عقل و یا شرع و یا عرف مستحق آن است قرار دهی. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (النحل، ۹۰/۱۶)؛ «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد و از فحشا و منکر و ستمگری منع می کند و شما را پند می دهد تا متذکر شوید».

علامه طباطبائی ذیل این آیه می فرماید: از نظر اسلام مهم ترین هدفی که در تعالیمش دنبال شده صلاح مجتمع و اصلاح عموم است، چون هر چند انسان ها فرد فردند، و هر فردی برای خود شخصیتی و خیر و شری دارد، و لیکن از نظر طبیعتی که همه انسان ها دارند یعنی: طبیعت مدنیت، سعادت هر شخصی مبنی بر صلاح و اصلاح ظرف اجتماعی است که در آن زندگی می کند، به طوری که در ظرف اجتماع فاسد که از هر سو فساد آن را محاصره کرده باشد رستگاری یک فرد و صالح شدن او بسیار دشوار است. و یا به تعبیر دیگر عادتاً محال است...^{۶۰}

نتیجه گیری

از آنچه که گذشت به دست می آید که ظلم، قرار دادن شیء در غیر موضع اصلی اش یعنی: کم کردن حق دیگران، در معنای خاص بدان ستم نیز گفته می شود که عبارتست از آزار رسانیدن به دیگران و پایمال کردن حق آنان، اعم از قتل و ضرب و شتم و تجاوز به مال و آبروی افراد.

ظلم اصولاً به دو دسته تقسیم می شود؛ ظلم به نفس، ظلم به غیر. بر اساس آیات قرآن و احادیث، ریشه بسیاری از ظلم هایی که انسان در حق خویشتن انجام می دهد، غفلت و جهالت و عدم شناخت صحیح آدمی نسبت به خویش و جایگاه خود است که باعث می شود خود را در موقعیتی که برتر از حق اوست ببیند و از حد تجاوز کرده و در نتیجه در حق خود و خدا و دیگران ظلم روا دارد. از این رو است که آموزه های قرآنی، ظلم به دیگری را در چارچوب ظلم به خود تحلیل می کند و می توان گفت ریشه و خاستگاه ظلم و ستم به دیگران، ظلم به خدا و خود است که به شکل اجتماعی و رفتاری بروز می کند.

ظلم را دامنه وسیع و مصادیق گوناگونی است که در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی، عبادی و اقتصادی قابل مشاهده است و در اثر اعتماد و تمایل به ظالم، خود برترینی، حرص و طمع و حسد، ضعف ایمان، وجود جامعه طبقاتی، امکانات و تمکن مالی و... در مسائلی چون حق ناپذیری، انکار آیات الهی و رسالت انبیا، عصیان و نافرمانی، اختلاف و تفرقه افکنی و... در فرد و جامعه نمایان می شود.

باید توجه داشت که هر نوع ظلم و ستمی اثر وضعی به جای خواهد گذاشت و در نگاه قرآن، ظلم همه ابعاد و زوایای زندگی بشری را تحت تاثیر قرار می دهد و ظالم اعم از کسی است که به حقوق دیگران تجاوز می کند بلکه هر کسی که به نفس خود و خدا و دیگران ظلم می کند، ظالم گفته می شود.

قرآن ظلم را عامل تفرقه، فروپاشی جوامع، خیانت، زشت کاری، قتل، کفر، تکذیب آیات الهی، انکار قیامت، خسران، تمرد، حق ناپذیری و... بر می شمارد و یکی از بزرگترین عوامل انحطاط جوامع بشری را سازش با ظلم و اعتماد و تکیه بر ظالم می داند. و مبارزه با ظلم و ظلم ستیزی را وظیفه هر فرد معرفی می کند و هر نوع ظلم و ستم، به هرکس و در هر کجا را مذموم و ناپسند می شمارد و به شدت از این کار نهی شده است و ظالم هر شخص و در هر جا و با هر موقعیت محکوم و مطرود می باشد. و به معارضه و ستیز با آن برمی خیزد و پویایی جامعه بشری را در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... را در سایه عدالت، حمایت از مظلوم، عدم پذیرش سلطه ظالم، قناعت و عدم طمع، وحدت و انسجام ملت و مقابله با ظلم و ظلم پذیری معرفی می کند.

۱. ر. ک: ترجمه تفسیر طبری، ۲/ ۳۹۴ به بعد، ذیل ۵. المفردات/ ۵۳۸-۵۳۷.

۶. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ۷/ ۱۷۲- ۱۷۱. ۷. لغت نامه دهخدا، ۱۰/ ۱۵۶۳۲؛ فرهنگ فارسی

و: ۲۸۳/۳.

۲. سبأ، ۳۴/ ۲۰-۱۵؛ الزخرف، ۴۳/ ۷۷-۷۶؛ انعام،

۴۵/۶ و ۱۳۱.

۳. الکافی، ۲/ ۳۳۲؛ بحار الأنوار، ۷۲/ ۳۳۰؛ وسائل

الشیعة، ۱۶/ ۴۶.

۴. لسان العرب، ۱۲/ ۳۷۴.

۱۱. همان/ ۲۴۳.

۱۲. المیزان، ۷/ ۲۰۰ به بعد.
۱۳. مجمع البیان، ۱/ ۱۳۴.
۱۴. المیزان، ۱۳/ ۳۶۲.
۱۵. معارف و معاریف «حسین دشتی»، ۳/ ۱۴۶۴.
۱۶. المیزان، ۱۶/ ۱۷۷.
۱۷. لسان العرب، ۱۰/ ۴۴۹.
۱۸. المفردات، ۷۳۷.
۱۹. همان، ۷۱۵-۷۱۴.
۲۰. همان، ۸۱۹.
۲۱. مجمع البیان، ۲/ ۷۷۸.
۲۲. همان، ۸/ ۵۲۶.
۲۳. المفردات، ۶۹۷.
۲۴. الکافی، ۸/ ۱۲۸.
۲۵. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ۲/ ۱۳۲.
۲۶. لسان العرب، ۱۱/ ۱۲۹؛ العين، ۳/ ۳۹۰.
۲۷. مجمع البیان، ۱/ ۲۶۸.
۲۸. البقرة، ۲/ ۵۷؛ الاعراف، ۷/ ۱۶۰؛ التوبة، ۹/ ۷۰، النحل، ۱۶/ ۳۳ و ۱۱۸؛ العنكبوت، ۲۹/ ۴۰؛ الروم، ۳۰/ ۹؛ الزخرف، ۴۳/ ۷۶.
۲۹. میزان الحکمة، ۱/ ۲۱۲.
۳۰. لسان العرب، ۱۰/ ۳۰۸.
۳۱. المفردات، ۶۳۷.
۳۲. مجمع البیان، ۱/ ۲۴۸.
۳۳. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ۹/ ۸۸.
۳۴. أنوار التنزيل و أسرار التأویل، ۵/ ۸۱.
۳۵. المفردات، ۱۳۷.
۳۶. لسان العرب، ۱۴/ ۷۸.
۳۷. روح المعانی، ۱۳/ ۳۸.
۳۸. العين، ۴/ ۴۵۳.
۳۹. المیزان، ۱۰/ ۳۷.
۴۰. مجمع البیان، ۹/ ۲۰۴.
۴۱. المفردات، ۸۴۲.
۴۲. نهج البلاغة، ۳۰۲/ ۳/ خ ۲۰۲.
۴۳. المفردات، ۵۰۶.
۴۴. جامع السعادة، ۲/ ۲۹۲.
۴۵. المفردات، ۳۹۸.
۴۶. التحقيق في كلمات القرآن، ۵/ ۶۰؛ قاموس قرآن «قرشي»، ۳/ ۲۳۵.
۴۷. مجمع البیان، ۵/ ۳۰۹.
۴۸. بحار الأنوار، ۷۲/ ۳۳۱.
۴۹. عیون الحکم و المواعظ، ۱۸؛ مستدرک الوسائل، ۱۱/ ۳۱۸؛ جامع أحاديث الشيعة، ۱۴/ ۲۸۹.
۵۰. دراسات في نهج البلاغة «محمد مهدي شمس الدين»، ۴۰.
۵۱. خلاصه سيرة نبوی «دلشاد تهرانی»، ۳۷۴/ ۳.
۵۲. صحيح البخاري، ۳/ ۹۸؛ صحيح مسلم، ۸/ ۱۱؛ سنن الترمذی، ۲/ ۴۴۰.
۵۳. صحيح البخاري، ۱۹۱/ ۲.
۵۴. غرر الحکم و درر الکلم، ۵۰۵/ ح ۱۱۲.
۵۵. بحار الأنوار، ۱۰۲/ ۸.
۵۶. عیون الحکم و المواعظ، ۵۴۴/ ح ۱۱۱۵؛
۵۷. غرر الحکم و درر الکلم، ۷۹۳/ ح ۴۵۹.
۵۸. لسان العرب، ۱۵/ ۹؛ المفردات، ۵۲۱.
۵۹. بحار الأنوار، ۷۵/ ۷۱.
۶۰. المیزان، ۱۲/ ۳۳۱-۳۳۰.